

ارغون از حج و اردت شده و رگدشت در فضیلت ظاهری درجه کمال داشته و زمره مشایخ عمده مذکور
 قبیل هزاره هستند ان مید علی شیرازیت اهل فضیلت و تشریح زیارتش بسیار دست دارند و فائز فراد است شوند
 پیر لونه از اهل مشایخ و اکمل اولیا ساکن ارض موضع به لالی مشرفی مسافت یک کرده بودند فتنش بجا
 برارنده مرادات مریدین و کاشانده مشکلات سائلین می باشد و رویش آچر بزرگی صاحب کمال نزدیک
 به لالی بکلمات مشتاقانه و رگدشت بقصد زائرین است پوشیده نماند که ارض محموده ته و سوادش
 نه آنچنان از اهل اقتدا با دست که یکی از هزاران بیان نو اندر رسید با بجز اکثر فرقه عین بلده مرفق به دست
 چنانچه کین شهبید ان برون جامع مزج که زیاده از سیزده صد مرد و بگی اهل صلاح و راسته ماسوی بدست
 فرزندان و اصل باشد شدند و گنج شهبیدان با زار امیر بیک که ایضا پند کس کامیش اگر اهل اقتدا بجا
 در فرست مذکور بد رجه شهادت رسیدند و همچنین قبور دیگر شهبید و سواد تمام اهل اندر مذکور بود و اوراق
 بنا بر عدم تحقیق احوال جمله آن با بقدر آسامی بزرگان اکتفا کرده اگر عزیزانی بر زیاده تحقیق موفق شود و قبل
 این و شیفته نموده و اصل ثوابات عند ذکر الصالحین تنزل الرحمه کرده و مولف را مرحوم انسان سازد
 نموده و هم در ذکر برین اولیا الله آسوده کوه مکی و توابع آن حسنه مذکورات اول از ابتدا ذکر سامونی
 و کوه مکی و شته مکی ذکر بزرگان منتسب آنکوه و الاشکوه است فاما اینجا علی وجه چند آسامی اهل کمال مرجع باید
 حال تبرک سجود پر ظاهر که آسودگان این کوه منبع رحمت و توابع آن هر آینه بر زبان اقلام افهام و اهام
 اقلام کاما جو حقه در نیاید مع بذرا بقدر تحقیق بقول سن لایدرک الكل لا تبرک الكل اکتفاست اگر عزیزانی
 بر زیاده تحقیق موفیق سعادت باید باید که داخل این ثواب شود شیخ نعمت الله اهل اولاد شیخ بهاء الدین
 ذکر با ملانیت وجود محمودش بوفور کمال و فرط کرامت محض نعمت خدا بوده در زمان ایالت سمرقند
 تیه شده و رگدشت فتنش عقب در گاه ولد رشیدش شیخ حبه جانب شمال زیارت اهل الله مشایخ
 شیخ حبه ولد شیخ نعمت الله مذکور اهل اولیا و کل عرفاست او را بفرط اشوک است و و نور نور بدست
 چراغ مکی خطاب است شنب و و شب اول بر طاه جمع بزرگ بدرگاهش نطقه و هر سال بتاییح موصوف مجسمی
 ترک نمید کرد و بدندان از شهبید و بیرون است آنجا ایا نماند و غیران وجود و سماع آغاز ندر غیب عالی
 مشامه کرده در تمام کوه مکی این درگاه بفرط نورانیت سستی است اهل زیارت با ستم او همیشه فائز بگفته
 حاجت میان لال بزرگی اهل اهل کمال مشرفی شیخ حبه مرفون گویند برادر یا بنی عم محمد و عثمان عرف

لعل شهباز مردیت ارباب را از زیارتش بجمال نیاز دینی یا بندگی شیخ مغل چاک نا جدا و ایای
 اهل دل در کرامت و کشف کامل بوده گویند مرزا شاه حسن از غنای شخصی از روشماری نصر پور را مجوس
 نموده بود عزیزانش سابقه ارادت با شیخ مغل داشتند درین وقت آنرا فراموش کرده شیخ بر کیه کاتیار طبعی
 شدند وی تکلیف ماده گاوی شیر دار نموده آنها از دود خود ماده گاوی بر او می بردند شیخ مغل بر کنار دریا که
 هر روز غسل آنجا رفتی شانزادیده ماجرا شنید حسد ظاهر کرد و با او در باطن بغیرت افتاده وقتی که آنها نزد
 شیخ بر کیه آمدند گفت طلسمی که من بسته بودم شیخ مغل که در راه بشما و خوردن شکسته اکنون آن مجوس را
 جز بلاک رای نیست آخر چنان شده مدفن شیخ در کوه مکلکی زیارتگاه اهل ائمه است شیخ مغل اولاد شیخ
 بجاو الدین ملتان از کمال اولیاست گویند روزی بدین سید مراد شیرازی رسیده پرسید که پسر بی چه چیز را
 باید گفت اتفاقا که بر مرده بوسیده دور افتاده بود سید مراد اشاره کرد که بر خیز دور حال بر خاست پس گفته
 چیزی اینست نگاه از شیخ پرسید که شیخی چه چیز است من الحال کافر سیرا با مرش از دوکان دست گرفته آورده
 گفت بر بنفشین او بو عطاردی مشغول گردیده گفت شیخی اینست این حکایت از زبان سید عبدالکریم
 در رساله وی بنظر رسیده و در تذکره المراد بکس این حکایتی دیده شده که بجای شیخ طلحه شیخ صدر الدین
 حلیم آنجا ذکر یافته بهر حال اهل کمال را از دین اینطرف مرآت بسین و خوارق یک حسب توان حق حقیقی
 و اتحاد ازلی کرامت دیگری توان گفت مرزا شیخ طلحه بر کوه مکلکی مطاف اهل الله واقع شیخ حسین
 سومه از مریدان خاص سید محمد حسین المودت به پیر مراد شیراز نسبت روزی سید وضو سید فرمود
 بر او هر بان شده بقیاب وضو بخوردن داد و پیرا حالتی رود او که در حال بوجد آمده گفت حالتی
 یافتم که جز شیخ شهاب الدین ملتان کسی از ان آگاه نباشد قوم کله از اولادش اند و بانظر اگر در
 خاندان سید مسطور می باشد و کس بسینه از کمال مریدان سید علی شیرازی است و در شرقی مقبرا
 آسوده شیخ حیا و نیز نکوئی از معارف اولیا گذشته مزارش پهلوی زمین مرقد سید علی شیرازی
 مراد بلیج ذات ساکن قریه نوزائی از اهل کمال مرید سید علی شیراز است و در مقابران در نگاه آسود
 پیر آسات سالک مجذوب و اصل محبوب برادر مخدوم عربی مالک کنده است بخدمت سید مسکیران
 محمد مهدی جوپوری شریف ارادت حاصل کرده گروه اهل الله ایشان را اقدم اکثر مشایخ شمرده اند
 و منشی مریدان از اولادش محمد حسین نام فقیری صاحب حال گذشته پسرانش احمد و محمد

در تنه بودند بجز احمد و در خدمت شاه غلام محمد صوفی بجهان آباد میگذرانید و اختیار لنگر فقر داشته
 کجالت نیک متصف زبیه میان همیشه فقیر از مریدان مخدوم نوح صاحب کمال بوده در جامع فرخ
 بسیار گذرانیدی مقصوره اش در آگره سوخت بعد فراغ از جمع میر سید علی شیرازی فقیران
 آنجا مجتمع شوند پاتین نزد بان پیراسات مدفونست از کلمات و بیست که گفت هرگاه جسم بر فسخ گیرد
 همیشه شوم یعنی بد حال الم زده و چون بهر خود را نصب کنم بخمال خودی همیشه باشم معنی کم عیار صرفه در آنکه
 بکس نفس سر خضوع مکتوب کرده باشم تا همیشه ام و شیرین بر خورد فقیر بجا و الدین کوریه از اهل
 مریدان مخدوم نوح است بگرامات ظاهره سوختند فنش برابر به فقیر مذکور واقع سلطان کبیر که
 فقیه کی نی از مریدان جناب مخدوم نوح است مقصوره اش در آگره شایع آنجا نیز چون مقصوره های میان
 هبه فقر بعد فراغ از جمع میر سید علی شیرازی بیع سوخت همین حتی سوخت در عهد ستم تکیه دار مکان مدفن
 بوده همواره حضور زبیت کرده که امثال اظهرین الشمس محکوم همه اجل اولیا و اکمل اتقیا بفضل
 کمال سوخت و کمال و قال موصوف معاصر سید علی ثانی شیرازی است در کمالش و یکی اظهار درویشی اجر که
 اصل خود پخته است بکلمات مافوق بیان موصوف سید علی ثانی شیرازی از مریدان وی است گویند روزی
 سید علی بردگانش در حینی که وی بخواب بود مشغول مالیدن پا بوده درویش حلیم که مذکور شود از آنوقت
 گذشت گفت آنجا بان طریق و اینجا بن روش درویش آجرانان خواب که عین بیداری بود سر بر آورده
 گفت آنها بسیارند و او شان در بسیاران کم و اینها کم اندر کم درویش حلیم جواب شنیده هیچ نگفت
 و بر رفت سید پرسید که اینچه مقال رفقه که بفهم قاصر نیامد فرمود درویش حلیم از کلمه آن اشاره داشت
 که در خدمت پیغمبر صلعم چنان با ادبی و خدمت بجانی آری و ازین گنایه کرده که اینجا اولاد شریف میرا
 خدمت میفرمای و جواب گفتم که گروهی هستند که خود را از یاد و از دیگران نفع بخواهند آنها بسیارند
 و قرقه دیگرند که از خود و دیگران را بسیار نفع خواهند ایشان در بسیار کم اند و بعضی هستند که در نفع
 دیگران خود را زیان متبول دارند اینها کم اند کم اند گویند اشرف بلده بر شک اینک فرزندان
 شان بدرویش معتقدانه می پیوستند ویرا از شکم اخراج کرده بودند و وی طرف کجرات فیه
 سید علی کسراغ درویش آنجا رسیده دیده که درویش در حالت احتضار است امانت کلی کسرا
 داده در گذشت اگر چه سید او اخرا بام را خوانند مخدوم نوح بود اما هر چه یافته دولت فطری درویش

مسطور بوده اهل راز گویندش در ویش بخیه در کوه مکل منقلبت که جز غیب دانان کاشف این معنی کسی
 نباشد میان احمد و میان محمد بغدادی الاصل از اجداد اهل کرامت شرقی مقابر سیرکان مدفونند از باب
 معرفت بشناسان فرما بزرگی زیارت شان مؤثر عظم شناسند سید شاه عبد الله حسنی اولاد قطب
 الاقطاب غوث الثقلین حضرت پیر و سنگیر اهل ایران مذکور معنی سید میند و سید کمال و سید قاضی شکر الله است
 آنجناب در عهد شاه بگ ارجون از گجرات واردت گروید و بعنوان اخفا بجای مدفن در کوه گوشه
 عزلت گزیده حضور و مجرد بیا و خدا ایام حیات پایان رسانیده آنجا بیا سود از اتفاقات بمرور و هو
 برش مندرس گرویده بعد زمانی چنانچه مذکور شد شاه حافظ الله گجراتی بشیخ یعقوب و خلیفه ابوالکرام
 اشاره فرمود تا در کوه مکل نشانش که اندر اس یافته آمده ظاهر نمایند از آن تراران منظر اتم مقصد ابر
 شهید یا گواشته فیضی که از آنجناب در کوه مکل وقف زائر و سائر یارائی بیان خامنه در ویش بر خیز
 لنگ وی مردان مکل تکیه داشته چند وقت نقاره می نواخت مردم شهر کمر در خدش رفتن فرزند
 سید استند اکثر عمارت کوهستان گورستان همه با تخصیص مقصوره سه تک شگسته از سنگش چونه و کج
 میکردند تا به عظیم بنا نهاده شهر ابران چراغ افروختی سوداگران در دریای عمان با پنجره راه بنا کردند
 همین میکردند و نذر با بخدمتش می آوردند شرفی داشت که محمود مرزا باقی والی شده چنانچه معر
 کرده بود که هر که از وضع و شریف آنجا شدی بر آئینه مکلف خدش گشتی سمعست که سید علی شیرازی را هم روزی که
 بدینش شده تکلیف خدمت کرده بود و مخدوم نوح آنرا شنیده و لگران شد با شران و لگزان عنق سرب
 مرزا باقی مخفی شهیدش ساخت که سید احمد غوث بزرگی سعادت بکمال کمالیت و موصوف
 بفرط کرامت مدفون تکریمی شهور است گویند در راه محرم شب قتل آنجا مجمع روحانیت شهرک
 منعقد گردید میان اهل دیدارین را بیدیه شهود معانته کردند میان ابوبکر در ویشی صاحب کمال
 از مریدان و منکبض یا بان سید میران محمد مهدی جوهری است مدفنش بر تگر موسوم به مش مشهور
 و زیارات سعادت اهل حضور است در پیش الهدیه آنکه اصل از مریدان سید عبدالکریم صاحب
 کرامت وانی طرف جنوب مصلی آسوده است زیارتش تبرک کلی دارد سید ابراهیم عجب
 اهل کمال نادره ارباب هال بوده همواره دلق پوشیدی و بعنوان عزلت در کلانکوٹ گذرانندی طواف
 جنیات سخنش بودند سید ابراهیم سعادت که که عوامش مختص کرده اند بهو است فرزندش

پائین دیوار قلعه کلا نکوٹ زیارت کامل اہل راز واقع در ویش و او و الوت بد او درین
 بزرگی بقدر کرامت مودت گویند در کولای کہ بالای کلا نکوٹ بناش مشہور و اکنون ہمانجا
 مدفون با گروہ مرید باشتنا بازی مشغول بودہ و آنچنانکہ رسم است چون یکی دیگر برای گرفت آن دیگر
 بنوبت میدوید و دیگران میگریختند صاحب نوبت پی شان میدوید و ہر کرامی تو اہنت میگرفت
 اتفاقاً نوبت بدیشی آمد ہر گریختند وی ہر کرا میگرفت عوط در آب میخورانید و آشنای بقر حقیقت
 می ساخت با این آب بر حنی مرزوق را و اصل باشد ساختہ معاصرید مراد شیرازی مجموع در ایام بیان
 بر او مجمع خاص اتفاق می یابد و در ویش کشید حلیم بسا صاحب کمال معاصر در ویش آخذ مذکور است
 مدنش قریب در گاہ در ویش داود مذکور زیارت گاہ اہل اند شائع شیخ پتہ دیولی نامش حسین بن
 راجبار بن کاہ بن لاکہ بن سخیہ از قوم اہلان و اسم مادرش سلطان بنت مراد بن شرفوست چنانکہ
 قاضی محمود علامہ ضبط کردہ اقدم اولیا و اکرم و اصلا ان را خدائی باشد و تعریفش چہ قدم کسی راہ
 رود کہ شمش از والا مقامیش بدقت ننگید و اکثر سند ہر صاحب کمالی کم برخواستہ آن بزرگوار اوائل
 حال میان شعب غاری بر کوه مدفن گاہ چون لعل در کان ستور بود شیخ بہا والدین متانی معکہ
 یاران موصوف مودت انجام کردہ بنویسید دریافت کہ این کوه والا شکوہ معدن جوہر عالیست
 رفتہ از گوشہ انزوایش بر آید و مرید ساخت و ظهور داد از آن ہر سہای رشد و ارشاد مشہود
 نام وفاتش شصت و شش ہجری و در کاشش و رساتر سند متا زبل مذکور کل آفاق صاحب سجاو گاش
 بزرگی اتم متصف و ریوقت شیخ ساحبن بعد انتقال شیخ صابو بنظر پیر مرجع ارواح صغیر و کبیر است
 روز جمع کرد و از ہم ربیع الاول بود دستار شیخ وی برسد کردہ تمام اثر و نام مریدین از خانقاہ
 آمینا کہ پایین قدری مسافت در عین نورانیت میرسد و عزیز روحی مرئی دستار مذکور بانکہ
 مدت مہر و بر او گذشتہ از کرامات ہمہ وقت بزرگی علیحدہ جلوہ میکشد ہر نور مینماید ہمانا این ہم
 از جملہ خوار قات آن بزرگوار توان دانست شیخ جمیل قبل بدو جہ الدین نام قبل سید عبدالکبار
 بن سید عبدالعطاس اولاد امام ہمام موسی کاظم گویند بجزنت آنگری معروف بود بلکہ عجیب
 صاحب اولاد شگاہ است چہ کاشش برابر کزال در ارض سور تہہ بر کوه مودت شائع مزارش
 در کسند مشہود اہل شہود و تلامذہ بر چہ کاشش عالمی بفضی گوناگون مستفید میشود کراماتش ظہر

مستغنی از بیان خاندان صاحب سجاد کاشش بزرگی موفور منصف درین وقت شیخ مومن
 با تفتال شیخ براق مجمع اراوتندان موصوف و بکمال شفقت پیر معروت ملا خلیفه سندی
 اصل از اکابر احرار قریه محمد طبر که بعد خرابی شهر محمد طور سومه واقع بر کنه درک و عسده سما بساکوره
 معبر شده از جناب شیخ المشایخ شیخ بهاؤ الدین ملتانی ضلیفه می ساخت در بزرگی
 هم زمان و در کمالات اشرف دوران زیسته درس اله الدین سومه معاصر سب علی ثانی
 شیرازی است میان همدیگر جواب و سوال بسیاری بزبان سندی در ابیات مذکور است
 آخر این بسید علی چنان نشان نمود که از او بار او رسیده اصل مرید سلسله شیخ بهاؤ الدین
 ملتانی است نو اوقاتش فسرودن از شمار مزارشش بابین شیخ و پیر تیره زیارتگاه اهل ابل
 واقع شیخ عبید الوهاب اهل خلفای عباسی ساکن محمد طور در وقت مرز باقی ساکن خوشی
 از جوانی تیره بوده جانوران صحرا درنده و چیرنده همگی مطیعش بودند و سلسله مزار خلفای بوده
 مرز باقی بزرگ کثرت رجوع مردم ویرا بدست محمد خلیل مهر و ارشید ساخت شیخ ابو تراب
 المعروف بجای ترابی اصل از گمشدگان نوبع باس است که بیایالت بعضی ابا گنه سند
 کامروا بودند معروف از تبع تابعین چنانچه مذکور از شماست مزارشش بابین
 موضع کچه که بعضی شهر ناره ولته آباد شده و موضع کوری که بدل رسول آباد محمد ثانی آباد گردیده
 از تیره باندا از چهار کرده زیارتگاه سار و زائر است بر کعبه شیخ تاریخ تعمیر صد و هفتاد
 و یک موجود شیخ سند قدرانی لال جوان و پیر و اوان و جتول حبشی
 چته مشایخ چیر کپور هر یک از شما نامی برابر شیخ ابو تراب مدفون و زیارتگاه اهل ابل
 اند اهل حاجت از زیارت هر یک بهره وافی میبرند شیخ چهار پیر بزرگ قدیم زمانه است فتنش
 بر کوهی معروف باسم مکر شیخ چهار پیر زیارتگاه برابر پیر کریم بزرگی قدیم صاحب آیات عظیمه
 ارض ساکوره اهل ارادت مشایخ شغالان محکوم حکم پیر مذکورند بعضی زمان مجاورانش وقت
 طلب حاضر آیند چنان لال انش شمالی ساسونی آن کنار دریا کرده و اهل ابل
 از بزرگان مانع نامی روزگار زیارتگاه ابرار احرارند ملا موح دریا این کنار شکرکات
 نزدیک بندر لاهری که در قدیم الایام به بندر دیول اشتباه داشته مرجع اتم اهل ابل است

اولادش مسمی بملایان معروف زمان اکثر سکن بندر و پاره جری باشند سید محمود
 بزرگی معروف بزرگی جنوب رویه بندر لاهری زیارتگاه با حضور است بلو خان لودی
 بزرگی صاحب آیات و کرامات مدفون زمین سنه ضمه بندر دیول عرف لاهری بندر
 اجل شایخ زمان مات قدم است شیخ نورالدین دریائی بزرگی معروف موصوف
 کمالات آتم مدفون کنار دریای عمان بالای بندر و پاره صاحب تصرفات بلوغ جای نزه با صفا
 و حضور می باشد محقق تمانه که بندر لاهری که در قدیم زمان بندر دیول هشتمار و هشتمین
 شهری سکن اشرف است کرام و افاضل ایام بوده اکنون از چند سال سبب حوادث
 در معده دیار هندوم و تتمه آبادیش منتقل زمین محاذی و پاره است و بندر و پاره بندر
 قدیم سکن حکومت قوم نگامره که از قدیم الایام سامت تا خلف سران نامی در وجود یافته
 اند بنده رانا علیید بفرات حال مختص گذشته است چون ذکر اجزای غریب وی خالی
 از کیفیت نیست و عجیب از عجایب الهی است بذكرش رانا علیید نگامره صاحب و پاره که بر سر
 الف بجزی در زمره اعیان اسلامک داشته معاصر و پاره جام صاحب ار صاحب کله بوده گویند
 روزی چشمان جام حرا بخت در میگردند رانا علیید و شش زخمه بسبب کثرت محبت جام حرا
 سر را بر زانویش نهاده گفت حکایتی راست بمن کن باشد که خدای تعالی بیکت آن
 در چشمان من برود رانا گفت خدا شا بد صدق بس مراد و سلمان ایام بخاطر سید که سیر تحریط
 کرده آن کنار دریا بزم چند متر کشتی بار سید و سباب بخور گرفته دریائی شدم و مدتی زخم بجائی
 رسیدم که سابق گذرا حدی آنجا بود گفتم بنور بایر رفت مگر کنار دریا محقق شود غصه اندر بگردانی
 شد که آنرا ظلمات ناسند همه کشتیها در آن گرداب و اصل بحر فنا گردیدند چون کشتی من رو
 برداب آورد و در ختی بزرگ بر کوهی آنجا دیدم سبتمه بر او او بختم رو درخت اشیان مرغی
 قوی بیکل بوده شب برابر درخت افتاده صبحی مرغ او بختم او پریده بر کن کوهی رسید حیران
 مانند که گجا آمد در باری جناب باری با عانت آن مرغ که طیارت از سیر غسبت مر از آنجا رفت
 داده بنقاش معنوره پویه زوم ناکمان مشرف معبدی شده جناب روحانیات
 حسین را دریا منتم مر اثره سلامتی دادند بسبب ماندگی بهما آنجا جواب فتم

جماعت پریان آنجا وارد و شده مرا بخود بردند خدا دادند کجا جادو ششم ناز و نعت فرادوان
 میسر بود بعد مدتی هوای وطن و یاد احباب مرا انگین ساخته سر خیل پریان آنحال بهیچ
 بد بگوئی پرسید گفتیم مدتی که شمارندار و مراد زنیو بیت که شسته ندانم و اما ندانم راجه حال باشد
 گفت ترا برسامم اگر وعده باز آمدن استوار کنی هشت روز اقامت وطن و عده دادم
 یک ساعت مرا بیرون موضع خود رسانیدند و گفتند بعد هشت روز فلان وقت
 اینجا آئیم تو حاضر باشی پس بجانده آمده با اهل و عیال پیوستم و آن وعده را از دل برآوردم
 بقدرت الهی توفیق ایفای وعده مقصوم شد از آن باز زمانی دراز گذشتند با و آن احتیاط
 و امن دل میگذشت و بجزرت درمی آرد فاما وقت بابت نمانده اینجا سخن راز رسانده گفت
 اگر این سخن مینماید است خدا در چشمانت بقدرت الهی جامه برابر که از ابتدای شروع سخن بود
 با فاقه و شست صحیح ریاضا خاسته خدا را شکر و مرثا کر و نمود و سوم در ذکر محب نین سالک
 چون اکثر این گروه در ذیل طبقات سطور موضح شتی مذکورند و اغلب این زمره موجب عیون
 اهل ظاهر گشتند و گم کسی آگاه همه آن خدا آنگاه است اینجا باین چند آسامی با کتفامی کنند
 اگر چیزی بیفزاید منت را شاید و طایفه مجذوب سالک کامل در مجانبین وقت
 بزیاده فان زیسته چنانچه شمه از اول مقامیش در ذکر نمودم حمزه و انظر مذکور دیده از و است
 که گفت شریعت موی ظهار طریقت است یعنی چون مرد را موی ظهار بر آید نشان بلوغ است
 همچنین باین شریعت مرد سالک را بالغ راه طریقت مینماید مثنوی مجذوب نامور زمره
 مجانبین غیب دان کاشف راه یقین بوده گویند چون ملا محمد جانگیری بکثرت افلاس
 عزم حضور بتهجت و داع اهل قبور بکلی شده بود از حسن اتفاقات صین مر حجتش
 در دامن کوه دیده که وی بایکی از مجانبین دیگر سراسر لاشی ایستاده چیزی از شکمش
 کشیده بیخورد مشورا چون نظر بر ملا افتاده کفی پرازد گرم ان لاش سبوشش دیده در دامن
 همداخت و گفت بخور این را که طالع مساعد بوده و باین گروه ارادت قوی داشته بلا است
 که ما را چا و پودن گرفت مجذوب دیگر آنحال را دیده در حال بدوید و گفت ای متوکل کونین
 را وقف بلا میکنی پس بر دو دست فک اسفل و اعلا ی ملا گرفتند بقیه گرم

که هنوز نه بلعیده بود بزور زود هانش بر آورد بیکت خوردن آن که همانا محض نور فستق بر تیره نشود
رسید و نو مجذوب سالک صاحب ایقان معاصره شود مذکور بوده احوالاتش تمام خوارق مذکور
هرگز یکسی مشکلم نشدی و اهل حاجات همواره با استنباط حرکات و سکنا نشن شکون
مراد گرفتندی و آنچه دیدندی یافتندی روزی در آن در موضعی که یزان دیدند کسی بی نبرده که
چراگریز و قضا را عنقریب فوجی از نمرودیه در آن موضع رسیده اهل موضع را بخیبر قتل و تاراج
کردند کامل مجذوب اصل اجدادش آهنگر بودند وی در کوره طلب خود را تا فتنه
بصحاری میگذرانیده احبانا به رویی که شبی یا روزی وارد می شد بر آئینه یک گونه
نسخی لایق حال سکنش شدی باین تقریب با مروی ولالت آمدن موضع
خودش کردند هرگز نپذیرفتی تا نه بخود خاطرش رسید و جواب سائل اگر میر تو چه آمدی
میان بیت سندی و ادوی که با تقدیر است آمدی نو تو مجذوب در مجامین شهر وقت
خود است گویند حاکم تتر را سوی کوه بتادیب نوم نمرودیه سواری روداده بود این را جهت
پرسیدن حقیقت کار رود امن کوه می بستند بر تالاب خسرو خان بطلبش رسیدند بودند
دیدندش بر چونی از درخت سوار تا زیانه بدرخت می نرند و میگویند بان ای درخت بر تو
سوار است طاقت داری یا نه ناگهان شاخ درخت بزرگ از همسم شکافت
بزمین افتادند از درخت فرود آمده رو با نجاعه گفت درین درخت
همین شاخ بزرگ بود که سوار شده شکستیم آوتان حاکم تفرول نیک گرفته رفتند
از حسن اتفاق چون حاکم سوار شد بر موضع مخالفان رسید مردار موضع بیک ناگهان فجا
در گذشت کسی ازوه بمقابلهت بر نیامده آنچه گفتند پذیرفتند و بچپاین هر گرا
مشکلی رود ادوی از کلام آن مجذوب استدلال کردی و راه بده بردی صبا یو مجذوب
صاشش کاو مسوع طرفه حالی داشته خود بود بر خانهای مردم صبا از دی و شدی آنچه
گفتی سخن سبک بخیبر از خویش بوده هر چه زمین یافتی خوردی هر گاه که سینه میشدی
و مردمان خوردینها بسیار پیشش برندی و مراد با بخاطر داشتندی انرا که چینه قبول کردی
البته برادر سیدی شاکر از مخاویم زاد است مست ساکت گذراندی هر گرا

بقتضای آنده چیزی گفتی مطابق واقع افتادی ملوک از کمال مجانبین صاحب حالات بوده
حبیب شاه اصل از قوم ژابره است در اوائل والدیش بحالت صحت که خدا کردنش
شب زفانت یک صحبت بازو مجبه کرده ناپدید شد بعد دو ازده سال در لباس مجانبین مردم سر و پا برهنه رو
بشهر آورد و اغلب اوقات بر سر سینه گذراندی بر ضمائرش اطلاع دانی بوده ناکفته مقصد سائل جواب
کافی دادی و احیاناً عند الاحتیاج از کسی چیزی درخواستی که لامحال وی پیدا شد و سید او روزی با میر
حیدرالدین کامل مطعام شده نان با شوربای ماری بود میر مذکور خواست از مایهی چیز بخورد مانع آمده
آخر در وقتی که نظرش طرف دیگر بود میر اندکی از مایهی شکسته خورست بدان کند در حال آنرا از زبان
بر کشیده باقی مایهی تمامی ربانفت کرپا ستاده بود بخورد خوردن مایهی بر زمین طپیده جان داد روزی در پیش
خانه میر محمد عطا میر خانی تا خوانده آمد و میر بر سر کشیده خوابید که شب در زنجواب بوده هرگز بیدار نیل
نگردانده سید عبد اللطیف تارکی رحیم زبالا خانه ان و هیز مسکن داشته ماجرای خواب مجذوب شنیده فرود آمد
و باینش نشسته فرمود ای دیوانه این خواب از کجا آموختی که آنچه تو در خواب داری مارا در بیداری نیست
در ایام ورود مغلیه نادرشاهی از شهر ناپدید گردیده باز خبر رسید که مرده یا زنده است **عبد القدوس**
اصل از خادیم عدل نیست خوب حالتی داشته همواره ساکت گردیدی و مستراح مردم را بدست
کنسان پاک کنانیدی با آنکه روزی از شهر بر گریز ایرون نگرده بود هر روز مرئی مردم میشد برخی از گران
که بزیارت بیت الله شده بودند ویرانجامی دیدند و اتفاق بعضی نقه بر آنکه وی هر روز نماز با دعا حاضر
جماعه بیت الله بودی عنایت مجذوب در مجانبین سالک با خبر ز سینه اغلب خوارق
از سر میزد و بسا اهل حاجت از دست تغیر دعا شدند **سید قاسم** بخود سالک بحق نماز
در زمین شیت خراب جامع فرخ مقام داشت خوارق کلی از سر میزد و سنالکی مجذوب عجیب
سالک بخود همه تن برهنه کردیدی و چیزی می گفتی که بفهم کسی ز سیدی احیاناً بر سر که توجده فرمودی در خلوت
تسلیمش دادی و بسا مشکلات حل ساختی در ایام ورود مغلیه نادرشاهی ستواری شده نورشاه
حاصل بندی خراب اسرار از و معانیه معتقدین مسموع با بجز دانانی در لباس مجذوب با خبر
اوقات بگریه گذراندی گفتگویش اکثر چیز با لاطائل ظاهر بوده در حقیقت بسیار باغبیض
رسانیدی بجز به آورد خوارق نیک از و یادگار بوله کیده مجذوب سالک معروف فخرت

مردم بسیار معتقدش هستند و خوارق کلی از او مرئی و شاهده می کنند درین ایام روزی چرخ درگاه
 حاجی بلنگه قبرش ریخته شخصی از قوم ماہی فروشان و شناسمش داد و کفش بتادیش از پاشید
 بخصه گفت ای کلامی کردن زدن همان روز از آن شخص کلامی صادر شد که عنقریب کردنش زوند
 چشمه از میزبان سالک است گروهی کثیر بار او تش و وابسته اند هر چند با هر کسی اکثری امیزد
 اما حیانا از خوارق کلی سرزد می شوند لوتناک مجذوب کونیدوی اصل مردم موضع نیمه است
 مادر و پدرش وقتی که این در شکم بودند قضا را مادرش بدو ماهه حمل در گذشته مدفون
 گوید پدرش آنجا ماند بعد دو سال کسی از مدفون مادرش گذر کرده دید بچہ از کور بیرون می آید و
 مردم را دیده درون می رود چون بکرات معانته مردم کردید متفحص شدند معلوم شد که طفلی از زن
 متوفی بقدرت الهی تولد یافته است و در دو انگشتش سوراخهایی باشد که از آن نیز میخورد باری بهریت
 پدرش از آنجا گرفت و بخانه آورد چون بزرگ شد روزی بجانبین نمان یافتند است و بحال مجذوب صاحب
 حالت و کرامات نیست دارد هرگز متوجه کسی نیست بعضی حاجت مندا از او احیا تانیفدهای یابند و
 معتقدان سلوک مینمایند لایکد نه ایضا مجذوب بحال است مردم معانته حالات غیرش ارادت
 کلی است گاه بیکاه مخبر است و کاشف مغفلات مضمربکد و خاتمہ در احوال کوهستان و
 غوبی و سائہ سندی بر چند عجایب است که لاعد و لا تخصی است اما جامع انجوف بمقدار شست نمونه
 از خرد و ارپند کرد و تا چون حالات عمرانات همین شده باری از کیفیت کوهستان بقدری
 آنگی شود من بعد اگر کسی زیادتی مساعد کردد خالی از فائده نباشد جبل مهر در نواحی وی کوچم
 است بغایت از و صورت صفا از سنگی بزرگ بقدرت اللہ متکون شده قطره قطره آب از او
 میچکد و در پائین میان غدیری کوچک میریزد ساه دو از ده ماه این آب بلیک قطره بی هم ریخته است
 و قدر کنیم مشک آب در غدیر جمع باشد هرگز نکاهد و نیفراید راج بزرگی را از آدم و داب بر او بخورد
 مقرر از اصل منبت آب بنز نیست ایضا بیک پہلوی آنصفه و یکی سنگین او نیز نیست
 مشهورانکه دیوان این را تعبیه کردند و اعتقاد جمعی انکه در کعبی است فاما چون دست سعی بشری
 بان نرسد پی بحقیقت کارش نبردند ایضا در نزدیکی مهرنی آبی از کوههای بالائی ریزد و در کوه
 پائین شکل خانه معسستونهای متعدد متکون یافته دوران جوضی این سنگ تعبیه شده همیشه از آب

زیست و چنانکه در قد آدم عمیق هم بر سر اند عقیده مردم کوی سنگ ساخته جنبه و دیو است
مثلا بالای جبل مرست حوض سنگی ترتیب یافته است که از آب باران پر باشد و آبش
بآب است شیرین و صاف بالای این جبل کم براید که راه سخت سنگ دارد جبل چپ
با صفا و صنوبر کلی است درختهای انب و انجیر و غیره در دور بسیار و در لک را اینک دو
بیانی دارد که عقش لا انتها گفته اند در گاه شاه بلا اول از کمل اولیا و الصدور و محل اجابت
و اعیان و صفای قلب نیره در زمان کشته ایضا در آن کوه از کوه آب ترشح دارد
در چهار پنج دولا ببرد درختهای کله و انار و نارگیل بسیار لاهوت نام مکانی در چپ
است در کوی بصفت در قی در پی متکون شده و دو حلقه در آن از سنگ تعبیه یافته
است و آن سنگ را گرفته درون شوند اندرون شکل خانه سقفش سر امر
نمایند و این شهر است که در زمان سابق از همه پستانها شیر میچکد که این
کوه کانت است و زیر هر شکل پستانها کوه در سنگ زمین متکون شدند
که کم شوند و نه پاره اندرون خانه غاریست و در آن راهی که انتها دارد
از آن راه زمین مجاز توان رسید در زمان قدیم فقر اسیر آرزاه کردند هم
سنگ موهوعست گویند جلدتن فقر از اهل الصدور زمان باقیم
که کعبه چیده بر آورده بود مشکه جلی معروف است حاجی منکر نری
بابو الدین طسانی در مدون به انجا اجابت دعای اکر
در باب بردارد از آن کوه بطوق مشکه مشهور در کنار کوه آب زم سچکد بقدر دو
جاده غدیر میریزد در سنگی موسوم بقریم بعد مردن یکی دیگری جای سیگیر و آن لقب که
طاول است می یابیم مردم معتقدند وراثت از کوه سفند کوه سال آورده است با
گفتند و اول پاره کوه است بوی عرض نمایند اگر بگیرد مقبول است و الا لا ایضا
جبار آن غدیر چشمه است مابین هر دو غدیر سنگی است که آبش در کوه میچکد
نکور است گفتند و از مابین آن آب را در ظرفی بگیرند و آبش را در کوه میچکد
و غدیر زیادی در کوه می یابند هزار بار آن هزار نهنگ در آن آب مسترز دارند و باغات در

پدر جنب آن دو عزیز شکل سپاهی از سنگ است و در آبی غیر آب
 کنار آب واقع ایضا قوی نسکی ساکن آسمش پنج و این چاه را کوزه حاجی مسکند خوانند
 مذکور سرد و شیرین و در آن بیست نامش کنذری لعل شهباز بر هر دو کنارش
 ایضا در جبل حاجی مسکند هر بیست تاریخ شکر خدا که تذکره تحفة الکریم اندر سید صمد یافته تزیین ختم
 باغات خوش و شمیم با حضور فقرت شود دیده شاد کامه قانع اگر چه نیست سزاوار ذکر غیر
 هر جلد است روضه اخبار و گشا به نظاره کیشم و فویدش یاد بزرگ یعنی که یا و کار نکو ماند مستقام
 یکس لعیض اهل خبر یافت ایحرام باشد کند ^{۱۱۸} زول امیر ایام شکر خدا که بافته تزیین انتخاب
 سال تمامیت چه نمود از جزو سوال ^{۱۱۹} اینک چه منتخب به هم اهل پاتف زده خدا که نواند ^{۱۲۰} تزیین
 این تحفة الکریم بازمین انتخاب ^{۱۲۱} سال تمامیت چو نور ^{۱۲۲} میر بخیرد بارق بر سبیت

این است و مجال مجازیب صاحب

زندانیان تا فیضهای یابند و
 تخریش ارادت

بعد حمد خدای غیب دان و لغت رسول آخر زمان برای صاحب و قدر احوال کوستان در
 ذی شاعر واضح و لایح باد که درین آردان لفضل خلاص از خوف بمقدار مشت نمونه
 از مجلدات تاریخ تحفة الکریم بکظ حوب و کاعشار از کیفیت کوستان بقدری
 مطابق اصل بلکه بعضی بعضی با منافع من ابرآمده ^{۱۲۳} و هر در نواحی وی کوچه
 سیاهان بر علم تاریخ و سباطان بکرتب تواریخ ^{۱۲۴} قطره آب از
 و صاحب مطیع و متعلقان مطیع ^{۱۲۵} از دعای خیر از اموشن خواهند نمود ^{۱۲۶}
 و آفرید عوانا ان اکمل الله

رب العالمین
 فقط

